

بدن، سوژه و تکنولوژی های خود: درس هایی از راه حل فوکویی برای جامعه امروز

محمد علی توانا^۱
محمود علی پور^۲

چکیده

یکی از پرسش‌های مطرح در فلسفه‌سیاسی متأخر نسبت قدرت، سوژه و بدن است؛ میشل فوکو از متفکرین برجسته‌ای است که بدین مسأله می‌پردازد. وی نه تنها تبار سوژه مدرن را می‌کاود بلکه از تکنولوژی های خود، به عنوان مجموعه‌ای از سازوکارهایی یاد می‌کند که از طریق آن خود بر بدن خویش اعمال قدرت می‌کند. حال این پرسش طرح می‌گردد که در اندیشه فوکو چگونه تکنولوژی های خود، سوژه مدرن و بدنش را برمی‌سازد؟ پیامد چنین وضعیتی چیست؟ و فوکو چه راه‌حلی برای آن متصور است؟ به نظر می‌رسد در اندیشه فوکو، سوژه و بدنش در فرآیند سازوکارهای نظارتی و تنبیهی سراسرین و درونی- شده شکل می‌گیرد. شاید مهمترین پیامد چنین وضعیتی از خودبیگانگی، اسارات و تکه پاره شدن سوژه و بدنش باشد. به نظر می‌رسد؛ فوکو دو راه‌حل متصل به هم برای رهایی سوژه از این وضعیت پیشنهاد می‌کند: ۱- مقاومت و امتناع دائمی؛ ۲- پاره‌سیا (حقیقت‌گویی). بدین معنا فوکو از یکسو ما را به مقاومت دائمی بر علیه مناسبات دانش/قدرت/حقیقت نه تنها در دنیای بیرون بلکه در درون خود فرا می‌خواند (وجه سلبی راه‌حل فوکویی)؛ ازسوی دیگر ما را به رک‌گویی، خطرکردن و بازساختن خود بر مبنای خرده‌روایت‌های خلاقانه دعوت می‌کند (وجه ایجابی راه‌حل فوکویی).

کلمات کلیدی: فوکو، قدرت، بدن، سوژه، تکنولوژی خود، پاره‌سیا، مقاومت و امتناع دائمی.

*استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یزد (نویسنده مسئول) Tavana_m@yazd.ac.ir

**دانشجوی دکتری اندیشه‌سیاسی دانشگاه تربیت مدرس alipoor.mahmoud@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۵/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۸/۱۵

۱. مقدمه

در فلسفه سیاسی متاخر (از اوایل قرن بیستم تاکنون) پرسش از بدن و نسبت آن با قدرت از مباحث تامل برانگیز بوده است؛ در این زمینه علاوه بر فمینیست ها (همچون سیمون دو بووار، لوس ایریگاری، جودیت باتلر و ..)، پدیدارشناسان (همچون مرلوپتی و ...) متفکران پسااستعماری (همچون فرانتس فانون، گایاتری اسپیواک و ...)، برخی از جامعه شناسان انتقادی (همچون پیر بوردیو و ...) و متفکران پسامدرن (همچون کریستوا، دلوز، گاتاری، بودریار و ...) بدین مساله پرداخته اند. در این میان شاید بتوان میشل فوکو - فیلسوف پسااستخارگرایی فرانسوی - را حلقه پیوند جریان های فمینیستی، پدیدارشناسانه، پسااستعماری، جامعه شناسی انتقادی و پسامدرن محسوب نمود. چه این که از نظر فوکو هر رابطه ای - چه با خود و چه دیگری - نه تنها واجد قدرت است بلکه از طریق بدن سوژه اعمال می گردد. به همین واسطه است که وی بدن سوژه را محمل قدرت می داند (فوکو، ۱۳۸۷: ۳۷۹) از سویی دیگر وی از سازوکارهای یاد می کند که بر سازنده سوژه و بدنش است. فوکو این ساز و کارها را تکنولوژی های خود (Technologies of Self) می نامد (فوکو، ۱۹۸۸: ۱۶). البته از نظر فوکو تکنولوژی های خود همزمان دارای دو وجه سرکوب کننده و ارتقاء دهنده هستند. بدین معنا که صرفاً ذهن و بدن سوژه را محدود نمی سازند بلکه آن ها را پرورش نیز می دهند (میلز، ۱۳۸۴: ۱۰). البته این فرایند بیش از آن که از بیرون اعمال شود از درون و توسط خود سوژه اعمال می گردد.

فوکو در باب درونی سازی قدرت توسط بدن سوژه (خود) دو نمونه تاریخی را یادآوری می کند؛ یکی شعار "خود را بشناس" سقراط افلاطونی و دیگری "مراقبه از خود" مسیحیت (فوکو، ۱۹۸۸: ۱۹). بر همین اساس فوکو از دو گونه افشای خود و بیان حقیقت سوژه سخن می گوید: نخست بیان نمایش موقعیت توبه کاری که جایگاه خود را به منزله گناه کار آشکار می سازد (Exomologesis). دوم، زبان آوری تحلیلی و پیوسته افکار که بر اساس آن سوژه در چارچوب رابطه اطاعت مطلق از یک استاد عمل می کند (Exagoreusis). فوکو الگوی حاکم بر هر دو گونه را چشم پوشی از خواست خود می داند (فوکو، ۱۳۹۰b: ۴۰۲). بر همین اساس از دو نوع خود سخن می گوید؛ یکی خودی که به دنبال شناختن خویش است و دیگر خودی که خود را از دست می دهد و قدرت سیاسی آن را برمی سازد. از نظر فوکو در عصر مدرن هر چند سوژه (خود) در ظاهر در موقعیت فاعل شناسایی قرار داده می شود که

با عقل خود نه تنها خود و جهان را بازمی‌شناسد بلکه در آن تغییراتی نیز اعمال می‌کند، اما در عمل سوژه به ابژه‌ای برای دانش مدرن بدل شده است. بر همین اساس بدن سوژه -به عنوان موضوع شناسایی- بیش از هر چیز مورد مراقبه، نظارت و اعمال قدرت قرار می‌گیرد. در این وضعیت خود نه تنها سوژه شناسا نیست بلکه موضوع شناختی (Object) است که تحت تاثیر قدرت، آزادی، هستی خود قرار دارد و به یک معنا در چنگال امر سیاسی مراقبت کننده نظام‌مند ادامه حیات می‌دهد (Dryzek and Others, 2006: 70). بدین معنا مفهوم خود یا سوژه در اندیشه سیاسی فوکو را می‌بایست در پیوند با امر سیاسی و درهم آمیخته شدن مراقبت و تنبیهی جستجو نمود که بر بدن سوژه اعمال می‌شود. در این معنا می‌توان گفت؛ شخص انسانی (سوژه شناسا و فاعل دکارتی-کاتی) تحت امور مطلقمانند قدرت، فناوری، رسانه و غیره از کارکرد و هویت اصلی خود دور می‌شود (آب نیکی، ۱۳۸۸: ۷). بر همین اساس بدن سوژه تحت لوای قدرت سیاسی و اسباب و لوازم انضباط بخش ساخته می‌شود. از این رو مطالعه تاثیر قدرت و عمل سیاسی بر بدنمندی (Corporeite) سوژه یا خود شناسا حائز اهمیت می‌گردد. همانگونه که ژان ماری بروم (Jean Marie Brohm) می‌گوید؛ هرگونه سیاستی خود را از طریق خشونت، الزام و محدودکردن بدن به اجرا درمی‌آورد. از این رو هرگونه نظم و قدرت سیاسی با نظم بدنی همراه است چرا که موقعیت انسانی اساساً موقعیتی بدنی است (بروتون، ۱۳۹۲: ۱۱۶).

بر همین اساس فوکو نسبت بدن سوژه و قدرت را مورد مطالعه قرار می‌دهد. فوکو در کتاب مراقبه و تنبیه نشان می‌دهد که چگونه تکنولوژی‌های قدرت با ابزار و بردارهای خاص، بدن سوژه‌ها را شکل می‌دهند (فوکو، ۱۳۹۲a: ۴۳). فوکو با توصیف روش‌های مختلف تاریخی مرتبط با آموزش بدن، نظارت سوژه بر بدن خود را نشان می‌دهد. وی مدلل می‌سازد در عصر مدرن بدن‌ها نه تنها از خودبیگانه می‌شوند بلکه تحت انضباط ناشی از تنبیه قدرت سیاسی و نظارت مستمر قرار دارند. نمونه قابل تامل آن پیدایش کلینیک است که فوکو پیدایش آن را مصادف با ایجاد نوعی آگاهی سیاسی منقادکننده‌ای می‌داند که به جای ایفای نقش موقت و ارائه راهنمایی به شهروندان به مانند دانشگاه (محل کسب دانش درباره بدن و ذهن سوژه) عمل می‌کند (فوکو، ۱۳۸۸: ۷۳). بر همین اساس فوکو از چهار نوع تکنولوژی برساننده سوژه و بدن یاد می‌کند؛ ۱. تکنولوژی تولیدی که به ما اجازه می‌دهد اشیاء را تغییر (شکلی و محتوایی) دهیم؛ ۲. تکنولوژی نمادین که به ما اجازه می‌دهد از نمادها و دلالت‌ها استفاده نمائیم؛ ۳. تکنولوژی قدرت یا تکنولوژی ابژه‌ساز سوژه که به ما اجازه می‌دهد تا پدیده‌ای را بررسی نمائیم؛ ۴. تکنولوژی خود که ما را به سوژه

شناسایی بدل می‌سازد و به ما اجازه می‌دهد تا برای رسیدن به سعادت و هدف، از طریق خویشتن خود یا به وسیله دیگری، اعمالی خاص را بر روی بدن و افکار و روح خود انجام دهیم (Foucault, 1988: 16-63).

حال پرسش اصلی این است: «بدن سوژه چگونه توسط تکنولوژی های خود شکل می‌گیرد؟». به نظر می‌رسد فوکو می‌کوشد تا نشان دهد در جامعه مدرن غربی، چگونه سوژه و بدنش توسط قدرت (سیاسی) ابداع می‌شود و چگونه از برساختن خود بر اساس راه های متفاوت محروم می‌شود. از همین رو مقاله حاضر این پرسش ها را طرح می‌کند: ۱- بر اساس اندیشه فوکو سوژه و بدن آن چگونه توسط تکنولوژی‌های خود برساخته می‌شود؟ ۲- مهمترین پیامد چنین فرایندی چیست؟ ۳- آیا می‌توان سوژه و بدنش را از سیطره قدرت سراسربین رها ساخت؟ ۴- راه‌حل فوکویی در این‌باره چیست و حاوی چه درس‌هایی برای ما می‌باشد؟ از نظر فوکو در جامعه مدرن غربی، تکنولوژی‌های سیاسی جدیدی در حال ظهور است که ویژگی اصلی آن ادغام افراد در قدرت سیاسی -از طریق همبستگی روزافزون میان فردیت و تمامیت- است. بنابراین اگر می‌خواهیم پیکربندی بدن سوژه توسط قدرت و ابژه شدن وی را بر اثر مصلحت دولتی (Reason of State) در عصر جدید درک کنیم، می‌بایست تکنولوژی های سیاسی جامعه را واکاوی کنیم (فوکو، ۱۳۹۲a: ۳۴۳-۳۶۲). همچنین به نظر می‌رسد هر چند فوکو قدرت را پدیده ای ارتباطی، همه جایی و از این رو گریزناپذیر می‌داند اما امکان رهایی از قدرت سیاسی سراسربین و از خودبیگانه کننده را تا حدودی متصور است.

۲. روش تحقیق: تحلیل محتوای کیفی

روش های «کیفی» بر یک «سنت فلسفی ضدپوزیتیویستی» بنا شده اند. مکاتب فلسفی مانند «هرمنوتیک» و «پدیدارشناسی» را می‌توان پشتوانه نظری روش‌های کیفی دانست (حقیقت، ۱۳۸۷: ۱۰۰-۱۰۱). در روش‌های کیفی محقق به همدلی با موضوع می‌پردازد تا بار معنایی مشاهده را افزون کند. به بیان ساده روش‌های کیفی در پی کشف «تجارب ذهنی» انسان‌ها و معناهایی هستند که آنان به این تجارب نسبت می‌دهند (دیواین، ۱۳۹۰: ۲۲۷). تحلیل محتوای کیفی بر «زبان» به منزله وسیله‌ای برای بدست آوردن «معنا» و «محتوای متن» تمرکز دارد. بنابراین تحلیل محتوای کیفی به فراسویی کلمات یا محتوای عینی متون می‌رود و معناهای آشکار یا پنهان ذهنی را عیان می‌سازد (ایمان، نوشادی، ۱۳۹۰: ۲۱). در یک کلام باید گفت ویژگی اصلی تحلیل محتوا «استنباط» است (باردن، ۱۳۷۵: ۱۳۳).

۳. مبانی نظری تحقیق: از خود فاعلی-مفعولی تا خود بر سازنده

خود (Self) چیست؟ و چگونه ساخته می‌شود؟ در فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد چهار معنا برای این کلمه ذکر شده است. معنای اول بر همسانی دلالت دارد، مانند: خودش، خودت، خودم و خود در این معنا تمایز از دیگران را یاد آوری می‌کند. معنای دوم بر فردیت دلالت می‌کند، مانند: خودش، خودت و خودم. معنای سوم به درون‌نگری یا کنش بازتابی (Reflexivity) اشاره دارد و اغلب به صورت پیشوند به کار می‌رود، مانند: به خود شک کردن، به خود اعتماد داشتن و خودآگاهی. معنای چهارم به استقلال، کنش‌گری و خودمختاری اشاره دارد، مانند: «خودش کرد». در این معنا خود با مفهوم سوژه خودبنیاد (Foundation-Self Subject) مدرن قرابت پیدا می‌کند. لذا می‌توان از خودهایی سخن گفت که قادرند از طریق کنش‌گری، هویت اجتماعی خود را بازسازی نمایند. ضمن این که بر اساس این نگرش، هویت خود در برابر دیگری (Other) ساخته می‌شود (جنکینز، ۱۳۹۱: ۵۰). به نظر می‌رسد مفهوم اخیر از خود به شدت از جانب پسا ساختارگرایان مورد تردید قرار گرفته است. چه این که از منظر آنان خود پیش از هر چیز برساخته وضعیت اجتماعی است و بیش از این که بر استقلال، کنشگری و خودمختاری اشاره نماید، بر وابستگی، کنش‌پذیری و کنترل شونده‌گی دلالت دارد.

با جمع بندی همین معنایی می‌توان خود را همزمان فاعل و مفعولی کنش‌هایی دانست که از طریق ارتباط با خود (همانند تامل بر اندیشه‌ها یا بدن خود و ...) و دیگری (همانند برقراری ارتباط کلامی، چشمی و ...) هویت می‌یابد.

همانگونه که برکیت می‌گوید؛ مفهوم خود پیش از هر چیز در درون اجتماع ساخته می‌شود. بدین معنا خود جدای از جامعه وجود ندارد (Burkitt, 1991: 189). معمولاً خود در درون بستر اجتماعی به کنش دست می‌زند و این کنشگری نقشی بسزا در برساخته شدن هویت وی دارد. به تعبیر جنکینز بدون مناسبات اجتماعی، کنشگری و هویت‌یابی ممکن نخواهد بود (جنکینز، ۱۳۹۱: ۷۶). حال اگر خود را پدیده‌ای اجتماعی فرض نماییم سه عنصر اصلی را می‌توان در آن تشخیص داد: تصور ظاهر خود در نظر دیگری، تصور قضاوت دیگری درباره ظاهر خود و ایجاد نوعی احساس درباره خود. این خود ما را به دو مفهوم در مورد خود رهنمون می‌سازد؛ یکی خود فاعلی و دیگر خود مفعولی که رابطه و فعالیت این دو، خود به عنوان کنشگر را رقم می‌زند (Cooley, 1964: 168). به تعبیر مید، خود امری بازتابی است که در تعامل با دیگران به کنشگری دست می‌زند. این خود

همان من فاعلی است. من فاعلی، نسبت به خود - که از پذیرش رویکردهای دیگران (اجتماع) پدیدار می شود - واکنش نشان می دهد. به واسطه تأثیرات رویکرد دیگران بر ما، من مفعولی ظهور می یابد. سپس در تلفیق با من فاعلی به پدیده ها واکنش نشان می دهد. به بیان ساده من فاعلی واکنش سازواره (Organism) به دیگران است. من مفعولی مجموعه ای سازمان یافته از رویکردهای دیگران است که شخص به خود می گیرد (Mead, 1962: 173). در واقع من مفعولی - که از بستر اجتماع برمی خیزد - چیزی است که من فاعلی به آن واکنش نشان می دهد؛ صدای دیگران است و زورقی است که به من فاعلی یا خود کنشگر قالب و محتوا می بخشد. بدین معنا من فاعلی صاحب آگاهی و من مفعولی موضوع آگاهی است.

بر اساس آنچه بیان شد، سوژه هنگامی که در جایگاه من فاعلی قرار می گیرد در حکم برسازنده خویش است. به تعبیر یونگ سوژه در برخورد اجتماعی است که به شناسایی خویشتن خویش دست می زند و نسبت به گرفتاری های جامعه امروزی - که خطر سایه افکندن دولت های استبدادی بر جامعه در آن وجود دارد تا خود، انسانیت و خویشتنی را از بین برد - واکنش نشان می دهد (یونگ، ۱۳۹۱: ۲۲). چرا که دولت های مطلق گرا و خودکامه سعی بر این دارند تا به فرد، خود یا سوژه این امر را القا کنند که همه چیز را از خارج از خود، و از دیگران (دولت به عنوان سازنده بسترهای سیاسی و اجتماعی) تمنا کند (یونگ، ۱۳۹۱: ۸۲). از نظر یونگ در این مسیر است که سوژه به سوی بردگی جسمی و روحی می رود و تنها سوژه ای می تواند مقاومت کند که در خویشتن خویش، متشکل، مانا و پایدار باشد و بتواند از طریق ترویج روحیه انتقاد پذیری در خود، سنگ بنای هرگونه تلاش برای ساخته شدن از بیرون را نابود کند و خود، خویشتن را از درون بازسازی کند و برای شناخت خود از شرایط اجتماعی (بافتاری) (Context) فراتر رود (یونگ، ۱۳۹۱: ۸۵). بنابراین سخنان یونگ ما را به مسیری می کشاند که می توان آن را برسازندگی خود از درون نامید. به نظر می رسد نگرش یونگ درباره خود مانا و انتقادپذیر با تعریف فوکو از تکنولوژی های خود - که وظیفه خود را توانمند ساختن سوژه در رسیدن به سعادت از طریق کردارهای فاعلانه بر خویشتن از درون و به کمک دیگری می نامد - نزدیک می شود چرا که تمام تاکید فوکو در تکنولوژی های خود شناخت این واقعیت است که در اندیشه مغرب زمین یک وارونگی رخ داده است و "خودت را بشناس" بر "به خودت توجه کن" سایه افکنده است. این حالت در وضعیتی رخ داده که اخلاقیات مسیحی و سنت سکولار غربی گذشتن از خود را شرط رستگاری معرفی می کند و به گونه ای تناقض آمیز راه

خودشناسی را چشم پوشی از خود می داند (Foucault, 1988: 22). بر همین اساس فوکو فرآیند کردارهای سازنده از درون خود و تکنیک های خاص خود برای دستیابی به جامعه مطلوب را آغاز سوژکنیویته می داند که اگر چه با بیرون در ارتباط است اما این خود هیچگاه تن به بردگی آن نمی دهد. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: (فوکو، ۱۳۸۴: ۲۰-۳۳). به نظر می رسد چنین دیدگاهی درباره خود می تواند پشتوانه نظری برای تحلیل وضعیت سوژه و بدن در پیوستار کردارهای قدرت سیاسی باشد.

۴. سوژه، قدرت سیاسی و تکنولوژی مراقبت و تنبیه

در دهه ۱۹۷۰ مساله قدرت و به خصوص تاثیر کردار سیاسی بر بدن و کنترل رفتارهای کنشگر، مساله اساسی در اندیشه علوم اجتماعی به حساب می آمد. در سال ۱۹۷۵ فوکو با نوشتن کتاب مراقبت و تنبیه، گسستی شناختی و سیاسی در این زمینه ایجاد نمود. همچنین فوکو نسبت قدرت سیاسی و سوژه را در سخنرانی مشهور به "بنظم گفتار" (Order of Discourse)، به تصویر کشید. در این سخنرانی، فوکو توضیح داد؛ چگونه انسان از طریق نظم گفتار (واژه‌ها) در عصر مدرن شکل می گیرد؛ انسانی که ابداع عصر مدرن است و با پایان آن رو به زوال می گذارد (هیکس، ۱۳۹۱: ۲۳۳) یا به تعبیر دقیق تر همچنین تصویری که بر ماسه های ساحل نقش بسته است محو می شود (Foucault, 1973: 387).

در عین حال فوکو فرایند پیکربندی سوژه را حاصل دستگاه‌های طردکننده‌ای (Exclusion) می داند که در عصر مدرنیته شدت گرفته اند و هدفش آن ها نظم بخشی به سخن و گفتار نهاد اجتماعی و تداوم آن است و حقیقت های بشری خارج از این وضعیت را نادیده می انگارند (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۹) و این گونه است که سوژه یا خود تحت تاثیر قدرت همسان‌گر قرار می گیرد. حال باید دید در اندیشه فوکو انسان، سوژه و بدن او چگونه شکل می گیرد و چه وضعیت هایی را تجربه می نمایند؟

فوکو در مبحث نظم گفتار، رابطه سوژه و قدرت سیاسی را در دو وضعیت به تصویر می کشد؛ در وضعیت اول سوژه تحت عنوان *جان‌های شناسا* (Sujet) (Knowing Subject) *Connaisant* معرفی می شود و در امتداد آن قدرت سیاسی در کنار مسائل جنسی، اقتصاد و هویت، در زیرعنوان *انجمن های سخن* (Society of Discourse) بررسی می شود که وظیفه آن حفظ گفتار قدرت انضباط بخش و همسان ساز سیاست است (فوکو، ۱۳۸۴: ۳۷). بدن سوژه در این نسبت پذیری، هنگامی اهمیت می یابد که هدف اصلی گفتار غالب، نظم بخشی به منافع و امیالی است که از مدت ها قبل و در دوره های تاریخی، همواره سوژه یا

جان سخنگو را با ممنوعیت (Intercept)، تقسیم بندی (Partage) و نخواهنگی (Reject) و ارادت به حقیقت و تربیت تحت تاثیر قرار می دهند. فوکو نقش ممنوعیت را در ناتوانی سوژه برای مشارکت در سیاست و ناتوانی از سخن گفتن در باب هر چیز - از جمله سخن گفتن درباره میل جنسی - برجسته می سازد. فوکو در زمینه مسائل جنسی و میل، گفتار را در راستای اعمال محدودیت بر امیال می‌سنجد و نشان می‌دهد که چگونه قدرت و سیاست؛ با تعریف خاص از گفتار موجود و حاکم بر افعال انسانی، سعی بر ساری و جاری شدن در میان سوژه ها دارد (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۴-۱۵). در باب ارادت به حقیقت - که حاصل انجمن‌های سخن (به عبارت بهتر بازتولیدگر قدرت در معنای ماهوی آن) است - فوکو بر رواج یک نوع تقسیم بندی دوآلیستی جامعه به عاقل و دیوانه، اشاره می‌کند و در این زمینه می‌نویسد:

«از اعماق قرون وسطی تا به امروز دیوانه کسی است که گفتارش قبول عام گفتار دیگران را ندارد. سخن او سخنی است که بی ارزش است و نه حقیقتی در آن است و نه اعتباری در مرجع عدالت دارد و نه سندیتی برای اثبات یک عمل یا یک قرار داد. اما در برابر این عقیده، کسانی بودند که برای سخن دیوانه قدرت های عجیبی قائل بودند مثلاً قدرت بیان حقیقتی پنهان. اما به طور کلی در تاریخ اروپا جایی برای سخن دیوانه وجود نداشته است. بنابراین از طریق تقسیم بندی میان سخن عاقل و دیوانه، دیوانه طرد می شده است. امروزه نیز این امر وجود دارد و از طریق تقسیم بندی و ترسیم یک خط که حرکت در آن اساس حقیقت شمرده می شود بر افراد اعمال قدرت می گردد. حتی توجه بیشتر یک پزشک به دیوانه برای حفظ انقطاع و جدایی است که صورت می‌گیرد و این تقسیم بندی توسط کل دستگاه نهادهای اجتماعی نیز تحمیل کننده و ادامه دهنده اعتبارهایی است که در قالب ارادت به حقیقت یا نظم گفتار دنبال می‌شود» (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۶-۱۸).

وضعیت ترسیم شده، اساس اندیشه فوکو در باب سوژه و بدنمندی آن توسط قدرت سیاسی، در طول تاریخ فلسفه غرب است. سوژه و بدن او توسط نهادهای اجتماعی و سیاسی ساخته می‌شوند که بر او حاکم هستند. فرایند ساخته شدن سوژه در این نهادها بدین شکل است که این نهادها با ترسیم حقیقت های واحد و تقسیم آن ها در قالب انجمن های سخن و از طریق گفتار، سوژه را تحت مراقبت و واری قرار می دهند و در صورت نیاز او را تنبیه می کنند. اما این رابطه میان سوژه و قدرت سیاسی در گرداب یک نوع آزادی ساخته و پرداخته می شود. همانگونه که فوکو خود اذعان می کند؛ داشتن روابط جنسی اگر چه در غرب آزادانه و همگانی بوده است اما نهایتاً این روابط ساخته نظم گفتار، یا ارادت ما

به حقیقت بوده است و نهایتاً آن حقیقت، آزادی حقیقی را طرد کرده است. فوکو تاکید می‌کند که نقش خودِ جان شناسای بنیادگذار (سوژه) است که به حذف آزادی، حقیقت و تداوم گفتار ممنوعیت ساز کمک می‌کند. چون جان شناسا به عنوان مایه فکری، خود می‌تواند ابزار حذف واقعیت باشد یعنی در عین حال که معنا را می‌سازد اما از سوی دیگر به گفتار غلط تهی‌ساز وابسته است که هم آزاد از دستگاه اجبار و هم دربند آن است (فوکو، ۱۳۸۴: ۴۲-۵۲). بنابراین قدرت حاکمی که در قالب دستگاه نظم گفتار در جامعه نفوذ می‌کند، هم برسازنده خود (سوژه) و هم ویرانگر شخصیت اجتماعی آن است. از منظر فوکو قدرت همین ساختار کردارهایی است که بر اعمال دیگرانی که آزادند تاثیر می‌گذارد (Foucault, 1980: 121). بدین معنا قدرت ساختار کلی کنش‌هایی است که بر کنش‌های افرادی که آزاد هستند تاثیر می‌گذارد. از این رو قدرت بر کسانی اعمال می‌شود که در موضع انتخاب قرار دارند و هدفش نفوذ بر گزینه‌های ایشان است (هیندس، ۱۳۹۰: ۱۱۵). بنابراین در اندیشه فوکو تکریم و آزادی، و تنبیه و مجازات به عنوان دو لبه یک سکه، در قالب اعمال قدرت بر سوژه و ساختن وی نقشی اساسی ایفاء می‌کنند. در این جا است که پای تکنولوژی مراقبه و تنبیه باز می‌شود. در واقع این تکنولوژی بیش از اینکه ساز و کاری برای قدرت و اعمال ساختاری آن باشد، نقشی اساسی‌تر بازی می‌کند و آن ساختن بدن سوژه است. به بیان ساده صرفاً از طریق بدن است که قدرت تداوم می‌یابد (Foucault, 1982: 7).

فوکو -به ویژه در آثار متأخر- توجه خود را به انواع فعالیت‌های سازمان‌دهنده، تحمیل‌کننده و شکل‌دهنده به خودِ سوژه معطوف می‌کند و بدین‌سان فرایند پیدایش تکنولوژی خود (مراقبه و تنبیه) را تبیین می‌کند. از نظر فوکو این کردارها متضمن تکنیک‌هایی هستند که به سوژه‌ها امکان موثر بودن را می‌دهد تا به درجه معینی از حالت شادی، خلوص، کمال و قدرت معنوی دست یابند (Foucault, 1982: 10). اما آنچه برای فوکو اهمیت اساسی دارد تکنیکی است که این خود‌ها و عملکردشان را در شکل‌های مدرن -از طریق مقررات و اجبار سازمانی- به انقیاد سیاسی در می‌آورد. همانگونه که فلزن می‌گوید؛ تمامی این کردارها بر بدن سوژه اعمال می‌گردد (فلزن، ۱۳۹۲: ۱۱۴). فوکو در کتاب مراقبت و تنبیه با آوردن مثالی این تکنولوژی را چنین توضیح می‌دهد:

«او (ناپلئون بناپارت) این جهان را کشف نکرد، بلکه به خوبی می‌دانیم او اقدام به سازمان دادن آن کرد؛ می‌دانیم که او قصد داشت در پیرامون خود سازوکاری از قدرت (در اینجا همان تکنولوژی مراقبت و تنبیه است) را سازمان دهد که به او امکان دهد کوچکترین

رویدادهای کشور تحت حاکمیتش را ببیند؛ او با حاکم کردن انضباط سفت و سخت، قصد داشت کوچکترین امر جزئی مربوط به انسان ها را در کنترل خود درآورد» (فوکو، ۱۳۹۲a: ۱۷۶).

فوکو نهایتاً از بدنهای رامی سخن می گوید که تحت تاثیر این تکنولوژی، انضباط مکانی می یابند. یعنی این بدنها در این مکان ها طوری تربیت می شوند که می پذیرند هرگونه فعالیت مخالف نظم موجود، می بایست مجازات (بیش از هر چیز مجازات بدنی) شود. از این رو این بدنها می کوشند با خود و دیگران صرفاً روابطی برقرار سازند که برای این مکان مفید است و از خلاف آن بپرهیزند. در این جا است که بدنها در چهارچوب سیاست نه تنها مورد بهره برداری قرار می گیرند بلکه محصور می شوند (فوکو، ۱۳۹۲a: ۱۷۹). از این رو می توان گفت: در اندیشه فوکو، بدن سوژه ها در دایره برسازندگی تکنولوژی مراقبت و تنبیه شکل می گیرد و در امتداد چنین فرایندی است که بدنمندی سوژهها و تکنیکهای خودمراقبتی، توسط تکنولوژی قدرتمند مراقبه و تنبیه، دگرگون و به دیگر مراقبتی تبدیل می شود.

۵. بدن سوژه در مهمه نفوذ مدرنیته غربی

فوکو جوامع مدرن غربی را به سان جوامع منضبطی می داند که اعضای خود را در حلقه های محدودی از روابط اسیر و حرکتشان را کنترل می کنند (بروتون، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۱۷). شاید مهمترین نقد بر این وضعیت را بتوان در کتاب مراقبت و تنبیه جستجو نمود. فوکو این کتاب را با ذکر نمونه های از مجازات بر روی بدن محکومان آغاز می کند. محکومانی که همواره تحت تاثیر مقررات ناشی از قدرت فائقه بوده اند؛ برای مثال این بدن ها در قرون وسطی تحت تاثیر قوانین کلیسا و در سده های بعد تحت تاثیر تحریر قوانین مدرن: در روسیه ۱۷۶۹، پروس ۱۷۸۰، فرانسه ۱۷۹۱ و سال چهارم جمهوری، عدالت کیفری را از سر می گذرانند (فوکو، ۱۳۹۲a: ۱۱-۱۷). پرسشی که فوکو در این زمینه طرح می کند، این است: چرا بعد از چندین قرن مجازات عملی بر روی بدنها، ناگهان بدن به منزله آماج اصلی سرکوب کیفری، ناپدید می شود؟ و تنبیه به فراموشی سپرده می شود؟. شاید بتوان این مرحله را آغاز بیگانگی انسانی در اجتماع سیاسی محسوب نمود. چرا که سوژه را از جایگاه واقعی اش در جامعه مدرن غربی برمی کند و به سوی فراموشی سوق می دهد.

فوکو پاسخ این پرسش را در انضباطی شدن، تقسیم و تکه تکه شدن بدن سوژه به عنوان محمل اصلی قدرت - می داند؛ فرایندی که نقش اصلی را در آن مدرنیته غربی و قدرت

سیاسی ناشی از آن ایفاء می‌کند. فوکو در سخنرانی "سوژه و قدرت" بیان می‌کند که در عصر مدرن ما با ابژه شدگی سوژه سروکار داریم و بنابراین ما به مفاهیمی احتیاج داریم که این رابطه را تشریح کند. کانون بررسی صرفاً سوژه ابژه شده و مفهوم سازی شده نیست بلکه ضروری است شرایط تاریخی و بافتار چنین فرایندی را بشناسیم (فوکو، ۱۳۹۰b: ۴۰۹). در واقع فوکو با تحلیلی مبتنی بر آگاهی تاریخی رو به‌رو است. بر همین اساس وی به مدرنیته و دولت مدرن- به عنوان بستر اصلی شکل‌گیری سوژه و بدنش- می‌پردازد. اما مهمترین ویژگی‌های مدرنیته غربی چیست که چنین سوژه و بدنش را برمی‌سازد. با واکاوی اندیشه فوکو می‌توان این ویژگی‌ها را چنین برشمرد:

۱. ماهیت اسارت‌زا و اجبار در عمل سیاسی معکوس: در اندیشه فوکو، مدرنیته وضعیتی است که رو به سوی غایتی تاریخی دارد. ماهیت این غایت آفرینش کلیت‌هایی است که از مهمترین مشخصه‌های آن اسارت فرد، تراشیدن پیکر او در قالب‌های مشخص و جدایی او از آزادی و حقیقت است. یکی از شاخه‌های مدرنیته که فلسفه سیاسی غرب را بدین وادی رهسپار می‌کند، مفهوم خرد یا عقلانیت است. فوکو خرد را در کنار نابخردی و جنون قرار می‌دهد و آن را اساس دوران روشنگری به بعد می‌داند (فوکو، ۱۳۹۰c: ۱۹۰). نابخردی که بر سیاست نیز حاکم شده است و فرد را در جامعه به اضمحلال کشانیده است. همچنین ریشه این اسارت را می‌توان در عمل سیاسی معکوس مدرنیته جستجو نمود. مراد از عمل سیاسی معکوس، رشد سیاست در فضایی ملت‌هت و مبتنی بر دوگانگی‌های رفتاری و عملکردی است که در متن خود، حقوق و جرایم را در رابطه عرضه و تقاضا قرار می‌دهد. اگرچه وضعیت سیاسی مدرن اشکارا بر اساس حقوق ترسیم شده است اما جرم و مجازات نیز به صورت پنهانی در حال گسترش است.

۲. از دست رفتن رک‌گویی و شفافیت: بر اساس نظر فوکو تا قبل از عصر مدرن، نوعی رک‌گویی متداول بوده است. کلمات بدون توداری افراطی و چیزها بدون پرده پوشی بیش از حد به کار می‌رفتند، با امر نامشروع نوعی دمخوری سهل‌گیرانه وجود داشت. رفتارها صریح بود و قوانین کاملاً باز بوده و پیچیدگی نداشت. گفتارها بدون هیچ مانعی بیان می‌شد و به طور کلی، بدن‌ها «جلوه‌نمایی می‌کردند». اما ناگهان غروبی سریع (مدرنیته و عناصر آن)، از پی این روز روشن آمد و سپس شب‌های ملال‌آور بورژوازی و ویکتوریایی سر برآورد (فوکو، ۱۳۹۲b: ۱۰-۱۱). بنابراین همانگونه که اسکات لاش (Scoot Lash)-به تاسی از فوکو- می‌گوید: "در مدرنیته شاهد پیدایش جریان‌های (بیمارستان-روانپزشکی) هستیم که بهنجارکردن و بسیج کردن بدن بیماران را آغاز می‌کند. زیرا مدرنیته بر این اعتقاد بود که

اگر بدن ها به نظم درآیند حرکت درونی اشان قابل پیش بینی خواهد بود" (لش، ۱۳۹۰: ۹۳). بنابراین در اندیشه فوکو مدرنیته سرآغاز دگرگونی به سوی پیچیدگی و ابهام است.

۳. تکه پاره شدن بدن: از منظر فوکو پاره پاره شدن بدن سرآغاز تخریب آن است. در عصر مدرن هژمونی گفتار سلطه خود را از دست می دهد و این همانا آغاز هنجارمندی بدن و نظم بخشی نوینی است که کيفرها را نیز تغییر می دهد. اساساً مهمترین دستاورد عصر مدرن تغییر حالات حکومت از استبدادی به کنش مندی سوژه خودبنیاد بود. در این میان یک تفاوت عمده میان عصر پیشا مدرن و مدرن وجود دارد. در عصر پیشامدرن (تا قرن هفدهم و هجدهم) حکومت استبدادی از طریق مخوف ترین مناسک و روش ها - یعنی یادآوری درد (Mnemonics of Pain) که برای عموم به نمایش گذاشته می شد - بازتولید می شد. اما در عصر مدرن قدرت به زمینه اجتماعی نفوذ کرد و گفتار دیگر نه از طریق بی رحمی مستقیم فیزیکی، بلکه به واسطه نگاه روح وار به وجدان های ناآرام، بدن ها را به نظم و هنجار وادار می سازد. فوکو معتقد است کيفرمندی مدرن به جای کفاره بر بدن، بر روح و اعماق قلب و اندیشه و اراده و امیال وی تاثیر می گذارد و راز دگرگونی های مدرنیته در این است که اعمال قدرت بر بازیگر اصلی صحنه تئاتر به نام عدالت صورت می گیرد (فوکو، ۱۳۹۲b: ۲۵-۳۵). می توان گفت سرکوب کيفری به لحاظ استنتاج صوری (اجبار در تغییر حالت به منظور بازتولید معکوس قدرت) در عصر مدرن صحنه ای را ترسیم می کند که اگر چه با گذشته متفاوت است اما منطق درونی اش تبدیل وضعیت سوژه از ملاقات با بدن به ملاقات با گوگیتو (من می اندیشم) است. به عنوان نتیجه می توان گفت در عصر مدرن سوژه کنشگر (فاعل) کانتی در فرایند سازش پذیری معکوس وارد می شود که بورژوازی و اقتصاد سیاسی بدن آن را می سازد. در واقع منافع به عاملی جهت سازش یافتن اجباری و معکوس مدرنیته با شرایط جدید تبدیل می شود. تا قبل از سده نوزدهم توسعه اقتصادی و تجاری با کار اجباری و کارگاه کيفری ظاهری پیوند داشت. چرا که نظام صنعتی نیازمند بازار آزاد نیروی کار بود. اما از قرن نوزدهم به بعد به دلیل همان نیاز، سهم کار اجباری در نظام تنبیهی کاهش یافت. بنابراین به طور کلی بدن آماج قدرت شد؛ بدین معنا که بدن بر اساس نیرویش، فایده مندی و مطیع بودن و توزیع و فرمانبرداری دسته بندی می شد. به بیان ساده بدن به عنوان نیروی مولد به محاصره قدرت و استیلا درآمد (فوکو، ۱۳۹۲b: ۳۶-۳۷). بنابراین بدن ها در همهمه مولد بودن و مقید بودن گرفتار شد. از این رو فوکو نتیجه می گیرد مدرنیته دوره ای برای بازتولید همین رابطه است اما این بار بر مبنای نظارت روح بر بدن.

۴. محدودیت در بیان امر گفتنی و و پذیرش آزادی لیبیدینال: از نظر فوکو دولت مدرن دارای دو ویژگی اصلی است؛ قتل عام توده‌ای و کنترل فردی. البته همه دولت‌های مدرن از جمله لیبرالی، رفاهی و سوسیالیستی در این امر اشتراک دارند. از نظر فوکو مدرنیته منجر به ظهور دولتی شد که از یکسو به زندگی و دلمشغولی‌های فرد بها می‌دهد و در کنار قتل عام بسیار، دلمشغول سلامت جسمی و روانی افراد نیز هست. از نظر فوکو این بازی میان مرگ و زندگی از پارادوکس‌های اصلی دولت مدرن است (فوکو، ۱۳۹۰b: ۳۲۲). از آنجا که خود فوکو هدفش را بررسی نسبت موجود میان مجموعه‌ای از تکنیک‌های قدرت و صورت‌بندی (Formation) سیاسی و اجتماعی بیان می‌کند، می‌توان گفت میان مدرنیته، قدرت، دولت و عقلانیت ناشی از آن رابطه مستحکم برقرار است. در اینجا مراد تنها دولت به عنوان حلقه واسط قدرت و جامعه نیست بلکه تمام لایه‌های مورد استفاده جهت اعمال قدرت در جامعه را شامل می‌شود که به نحوی بدنمندی سوژه را تحت سیطره خود قرار می‌دهد و خود بدنمند شده را به سوژه بهنجار تبدیل می‌کند.

در واقع مدرنیته عناصری همچون عقلانیت (که از نظر فوکو در عصر مدرن بی‌خردی است) را در اختیار دولت‌ها و به طور خاص‌تر مجاری اعمال قدرت قرار می‌دهد تا خشونت را بر جامعه حاکم نمایند و این امر در فضایی از ممنوعیت و دستور رخ می‌دهد. فوکو نشان می‌دهد پس از تحت نظارت درآوردن بدن، به نحوی سوژه در بازی معکوس به جلو رانده می‌شود که اگر خلاف آن ممنوعیت عمل کند، با مجازات روبه‌رو گردد (نمونه چین و شوروی). (فوکو، ۱۳۹۰b: ۳۲۳). همچنین آلمان هیتلری می‌تواند نمونه‌ای پیشرفته باشد که در آن بدن به سوژه‌ای تحت اختیار قدرت بدل می‌شود. در واقع تفاوت این مثال با نمونه‌های قبلی در میزان نظارت و مراقبت و دستور در تولید بدن‌های همسان شده‌ای است که دو ویژگی عمده دارد: ۱- از یک سو بدن دیگر توانایی بیان آن چه را که هست یا حتی آن چه که باید بگوید را ندارد (امر ناگفته). ۲- از سوی دیگر از طریق ایجاد نوعی فضای مه‌آلود سیاسی، آزادی نیز دچار تحریف می‌شود که می‌توان آن را آزادی لیبیدینال نامید. به تعبیر مارکوزه آزادی لیبیدینال به معنای سوق‌دادن سوژه به سمت فعالیت‌های بیهوده‌ای (مانند صنعت) - به جای کارهای ضروری چون نقد اجتماعی و به‌طور آرمانی انقلاب - است (Jeffries, 2014).

در واقع، در اندیشه فوکو خشونت و والایش بدن‌های در بند نظارت و تنبیه قدرت خرد - که یادگار مدرنیته است - از طریق پنهان‌سازی امر ناگفته و آزادی لیبیدینال صورت می‌پذیرد. بنابراین بخش مهمی از کار فکری فوکو، صرف‌عریان‌سازی بستری است که در آن

بدن‌ها نسبت به بهنجارشدن، نظم یافتن و سرکوب، فاقد آگاهی هستند. چه این که وضعیت غیرعریان نهادهای قدرت در جامعه، بدن سخنگو را به بدن شنونده تبدیل کرده است و آزادی او را در محدوده ساختمندی بدن با مرزهای مشخص، محدود ساخته است. خلاصه این که از نظر فوکو با آغاز مدرنیته، سلطه و عملکرد قدرت، شکل های جدیدی از تبعیت را ایجاد کرده است و اساساً این قدرت، اختراع جامعه بورژوازی است (لوکس، ۱۳۷۰: ۳۴۲-۳۴۳).

از سویی دیگر فوکو برای ترسیم وضعیت کنونی سوژه (خود) در جامعه مدرن به هستی شناسی حقیقت می پردازد. فوکو به تاسی از کانت این سوال را مطرح می کند که "ما امروز چیستیم؟" فوکو می خواهد نشان دهد که چگونه بدن ها تحت تاثیر برخی تکنیک های اخلاقی خود (Ethical Techniques of the Self)، برساخته شده اند. او به دنبال نشان دادن این واقعیت است که مردم چگونه مجبور شده اند چنان بیندیشند، بگویند و عمل کنند که دیگری می خواهد، حال اینکه این شیوه از نظر او بسیار متکبرانه است. فوکو هنگامی که می گوید؛ من ترجیح می دهم مردم را واگذارم تا نتیجه گیری خاص خود را بکنند، پیوند ویژه ای میان تکنولوژی خود (در اینجا به معنای توانایی سوژه خوداتکایی در کشف حقیقت و وضعیت سیاسی مطلوب است)، و بدن سوژه برقرار می سازد. از نظر او پنهان سازی و اجبار سوژه به عنوان هستی صوری حقیقت، به شدت از وضعیت عصر مدرن متأثر است. فوکو مصداق این وضعیت را نظام اداری مدرن معرفی می کند که وظیفه تیار فرد (خود) را بر عهده می گیرد و به یک معنا دغدغه دار زندگی فردی سوژه است (فوکو، ۱۳۹۰b: ۳۴۳-۳۴۵). از این منظر دولت مانع عملی شعار "من می اندیشم" و نهادینه شدن آن در درون سوژه است و سوژه یا خود شناسا را به چیزی بدل می کند که می توان آن را گوینده صوری حقیقت، معرفی کرد.

بر همین اساس فوکو آزادی در عصر مدرن را به عنوان حد غایت پیوند بدن و خودگرایی در عرصه سیاست می داند. چه این که فوکو به دنبال محیطی است که خودها (سوژه‌ها) به کارگر و ابژه علوم تبدیل نگردند، و تکنولوژی سیاسی (پیوند قانون با دولت به جای پیوند قانون با نظم که دغدغه متفکرین سده ها قبل از دوران مدرن بوده است)، نتواند بدن آنها را شکل دهد. چرا که عقلانیت سیاسی مدرن سوژه‌ها را در یک اجتماع ادغام می کند و به تعبیری میان فردیت بخشی فزاینده و تحکیم تمامیت قدرت همبستگی دائمی برقرار می سازد و بدین سان آزادی را سرکوب می کند که وظیفه اش نشان دادن و راهنمایی سوژه به سمت خوداندیشی است (فوکو، ۱۳۹۰b: ۳۶۰-۳۶۲). بنابراین عقلانیت سیاسی مدرن در

بهترین وضعیتش، به سوژه صرفاً آزادی صوری می‌دهد و در عوض او را در فرایند سیاسی پیچیده ای ادغام می‌کند که بدن سوژه متقاد و مطیع گردد. بر این اساس از نظر فوکو هدف نهایی عقلانیت مدرن، استیلا (هژمونی) بر بدن سوژه است.

۵. از خودبیگانگی بدن در برابر دیگری (سیاسی شدن بدن): فوکو همچنین بر این باور است که در عصر مدرن بدن سوژه از خودبیگانه می‌شود. چه این که از خودبیگانگی وضعیتی است که در آن سوژه بر اوضاع خود اختیاری ندارد و با وی چون شیء رفتار می‌شود. عصر مدرن بدن سوژه را در موقعیتی قرار می‌دهد که بر اثر فعل و انفعال خود به وضعیت بی اختیاری تن دهد گویی که فعل و عمل خودش نیز ناشی از دیگری است. فوکو این وضعیت را در نسبت میان خود (Self)، سوژه و شکل‌گیری هویت مدرن نشان می‌دهد. از نظر فوکو مدرنیته به وجود آورنده وضعیتی است که سوژه به جای اینکه سازنده حقوق خود باشد، بازآفرین انتظام اخلاقی، پزشکی، جنسی و روان‌شناسانه است (والزر، ۱۳۸۰: ۲۵۴). در واقع سراسر بینی گسترده جامعه مدرن در قالب بوروکراسی و قانون مندی ناشی از آن - که در لیبرالیسم تجلی می‌یابد، نوعی انطباق علمی را شکل می‌دهد که بر اساس آن همه با یک معیار مطابقت داده می‌شوند. در این وضعیت سوژه‌ها دیگر به عنوان عاملان آزادی دیده نمی‌شوند که معیارهای خویش را خود ابداع می‌کنند و حق قانونی خویش را خود بیان می‌کنند (والزر، ۱۳۸۰: ۲۶۳). بنابراین جامعه مدرن و پیامدهای آن انسان مدرن را در نوعی اطاعت فرو می‌برد که توسط علم - نه خود فرد - ساخته می‌شود. به تعبیر ساده در عصر مدرن با از بین رفتن کوگیتو (من می‌اندیشم به معنای اصیل)، از خودبیگانگی نیز آغاز می‌شود.

همچنین در اندیشه فوکو از خودبیگانگی بدن در مقابل دیگری رخ می‌دهد. به بیان ساده دیگری، تمامی مجراها و منفذهای رسیدن فرد به آزادی دائمی را می‌گیرد. چه این که در عصر مدرن هر امر شخصی امر سیاسی است. در این وضعیت خود و بدن سوژه در درونی‌ترین ارتباطات خودش اسیر و گرفتار قوه منحرف‌کننده دیگری است. بنابراین تا وقتی در این وضعیت گرفتار است بدن نیز بدنمندی را از دست داده و می‌توان گفت بدن سوژه به بدن سیاسی دیگری بسته است. بنابراین تمام تلاش فوکو خارج کردن بدن سوژه از وضعیت از خودبیگانگی و به فعلیت رساندن آزادانه و ناوابسته اوست. چرا که به نظر فوکو: «ما یاد گرفته ایم که به گونه ای به خودمان نظم دهیم تا خود را به سوژه‌های معین تبدیل کنیم». به بیان ساده در عصر مدرن تکنولوژی‌های خود نه تنها سبب شده اند تا سوژه‌ها از درون بدنشان را تغییر دهند بلکه در قالب مقررات انتظام بخش سوژه بدنمند را کاملاً

سیاسی نموده اند (فوکو، ۱۹۸۲: ۱۰). بنابراین می توان گفت وضعیت از خودبیبگانگی بدن و به عبارت بهتر درهم شکستگی مرز امر سیاسی و امر غیرسیاسی سبب شده است سوژه از طرح خلاقانه خود و برساختن هستی متفاوت خود عاجز بماند و در قالب تعاریف همسان ساز مدرنیته کنش مقید و محدود داشته باشد.

۷. رسیدن به تکنولوژی خود رها: سوژه در وضعیت مقاومت، امتناع دائمی و پارهسیا

در اندیشه سیاسی فوکو، راه رهایی سوژه از اسارت، اجبار، انفعال، ابهام، تکه پاره شدن، آزادی تحریف شده، از خودبیبگانگی و سیاسی شدن بدن، دستیابی به گونه ای از تکنولوژی خود است که سوژه را به خودی تبدیل می کند که در وضعیت های متفاوت با خویشتن روبرو گردد (آزادی هستی شناختی). البته برای دست یابی به آزادی هستی شناختی (آزادی بودن)، میزانی از آزادی اولیه نیاز است. از منظر فوکو این آزادی اولیه را در هر رابطه قدرتی می توان پیدا نمود. چرا که آزادی همواره مقاومت در برابر سلطه را در خود می پروراند. همانگونه که فوکو خود می گوید: «قدرت در همه جا وجود دارد و همواره یک طرف می کوشد طرف دیگر را مهار کند و به زیر فرمان ببرد. اما این رابطه متحرک و تغییر پذیر است و برای همیشه ثابت نیست. رابطه قدرت ایجاب می کند هر دو طرف از درجه ای از آزادی برخوردار باشند. بنابراین رابطه قدرت همواره امکان مقاومت را در خود دارد. قدرت برای این در همه جا هست که آزادی همه جا است و در جایی که سوژه در بند قدرت است آزادی نیز بی معنا است» (حقیقی، ۱۳۷۸: ۲۳۴).

پس این آزادی اولیه راه را برای نخستین بخش از راه حل فوکو یعنی امتناع ورزی باز می کند یا همان گونه که فوکو می گوید: آغاز راه رهایی، امتناع از آن چه هستیم می باشد (فوکو، ۱۹۸۲: ۲۱۶). اساساً امتناع مداوم از وضعیت سوژه شدن مستلزم مقاومت در برابر حقایقی است که مثلاً توسط علوم انسانی، حکومت مدرن و ... بر سوژه و بدن او تحمیل می شود. فوکو با طرح مفاهیمی چون هنرهای نفس، رابطه اخلاقی با خویشتن خود، تیمار نفس (Care of the Self) و پارهسیا رهایی از حقیقت برساخته را می جوید (سایمونز، ۱۳۹۰: ۱۸؛ فوکو، ۱۳۹۰a: ۲۲-۳۲). در واقع خود (سوژه) بدنمند هنگامی می تواند به رهایی دست پیدا کند که بدون در نظر گرفتن این امر که آیا می توان بر قدرت غلبه کرد یا نه، به دنبال رشد فضایی باشید که اشکال جدید سوپژکتیویته در آن رشد می کند؛ یعنی سوژه باید در اوج محدودیت های به وجود آمده، مبارزه جویی و امتناع دائمی را در دستور کار قرار دهد (فوکو، ۱۳۹۲a: ۴۱۷).

به هر حال فوکو جامعه مدرن را به صورت زندانی بزرگ و سراسربین تصور می‌نماید که به راحتی نمی‌توان از آن گریز داشت. در این زندان سوژه بیش از هر چیز زندانی خود است. چه این که از طریق درونی‌سازی گفتمان‌های غالب با کمترین مقاومت آن چیزی می‌شود که رژیم‌های معرفتی از پیش تعبیه کرده‌اند. به بیان ساده سوژه بر اساس معیارهای بهنجارساز اجتماعی عمل می‌کند در غیر این صورت تنبیه می‌گردد. نظارت همگانی بر وی اعمال می‌شود و حتی خود نیز در این فرایند مشارکت فعال دارد. برای مثال سوژه پیش از هر چیز بدن خود را در آینه برانداز می‌کند تا میزان نزدیکی و دوری نسبت به معیارهای رایج زیبایی، سلامت و ... را بسنجد؛ اگر بر اساس معیارهای رایج مثلاً اضافه وزن داشت پیش از نظارت بیرونی دیگران، خود درصدد اصلاح بدن خویش بر می‌آید و بر بدن خود اعمال قدرت می‌کند.

خلاصه سوژه در فرایند سوژکتیویته فعال است و بیش از هر چیز خود خویش را بر اساس درجه‌ای از آزادی تولید می‌نماید؛ البته مطابق اصول انتظام بخش گفتاری که خود نقشی در خلق آن نداشته است.

علی‌رغم این که فوکو مدلل می‌سازد سوژه در و بر بدن خویش اعمال قدرت می‌نماید؛ اما همچنین راه‌هایی باز می‌داند. این راه‌هایی نه تنها در درون رابطه قدرت نهفته شده است بلکه در تکنولوژی‌های خود نیز مستتر است. همان تکنولوژی‌هایی که خود به مثابه سوژه را -از طریق ساز و کارهایی درونی شده انتظام بخش، نظارت کننده، تنبیه کننده و ...- برمی‌سازند به وی این امکان را می‌دهند تا خود را -از طریق رابطه صادقانه با خود و بدن خویش در موقعیت‌های متفاوت- توانمند سازند و ضمن مقاومت در وضعیت‌های بغرنج، راهی متفاوت با دیگران در پیش گیرد. چنین مقاومتی همواره از پایین و با جرعه‌ای از خلاقیت همراه می‌باشد. به هر حال سوژه از طریق بدنش حقیقت خود را می‌سازد. حال می‌بایست از قدرت همسان ساز بدن؛ قدرتی که بدن‌ها را دسته‌بندی، معاینه (وارسی)، کنترل و تنبیه می‌نماید گریز نمود و بدن خود را بر مبنای هستی منحصر به فرد خود برسازد. هر چند که هر نوع ارتباط و برساختنی مستلزم اعمال قدرت بر بدن است.

۸. درس‌هایی از راه‌حل فوکویی

فوکو هرگز فرصت نیافت تا اندیشه‌های متاخر خود -از جمله ایده امتناع دائم و پاره‌سیا- را امتداد دهد. با وجود این می‌توان از اندیشه وی برای رهایی جامعه حاضر از معضلات مدرنیسم بهره برد. البته نخست باید بپذیریم که مساله فوکو مساله امروز ما نیز هست. شاید

با این استدلال بتوان کمی قانع شد که جامعه امروز ما نیز تا حدود زیادی همان جامعه‌ای است که تحت تاثیر گفتمان های مدرن قرار دارد. چه این که رژیم علوم انسانی، زندان، کلینیک، نظام پزشکی، نظام حقوق و جزا و ... که از دستاوردهای مدرنیته می‌باشد در جامعه امروز ما نیز حاکمیت دارند و رفتار، کردار، ذهنیت و بدن سوژه ها را شکل می‌دهد. هر چند نهادها و رژیم های دانشی مدرن تنها مرجع سوژه امروزی نیست اما به نظر می‌رسد یکی از مهمترین آن هاست. حال اگر بپذیریم ما نیز در وضعیت مدرن پرتاپ شده ایم؛ آیا راه حل فوکویی می‌تواند به ما کمکی نماید؟

۱- شاید در نگاه نخست به نظر برسد ایده امتناع و مقاومت همیشگی (راه حل سلبی

فوکو برای رهایی سوژه مدرن) صرفا ما را به همان پاسخ آشنای نافرمانی مدنی می‌خواند. اما از سویی دیگر پاره‌سیا ما را به باز گفتن هر آنچه حقیقت می‌دانیم دعوت می‌کند. از این رو امتناع دائمی و پاره‌سیا را می‌بایست در ارتباط با هم درک نمود؛ مواجهه انتقادی با خود و بازساختن خود به شیوه ای متفاوت.

۲- فوکو ما را به آفرینندگی و زایشگری دعوت می‌نماید. دنبال نمودن شیوه‌های دیگر هستی (یا امکان های دیگر بودن) راهی به سوی خلاقیت و آفرینندگی و نو شدن است.

۳- فوکو ما را به تکثر هویتی فرا می‌خواند. هویت هایی که از پیش داده شده (متعین) نیستند؛ هویت هایی که ما را در قالب های دو گانه استاد و دانشجو، پزشک و بیمار، زندانبان و زندانی، قاضی و متهم، روان‌شناس و دیوانه، بهنجار و نابهنجار و ... قرار نمی‌دهد بلکه می‌توان با برهم زدن چنین کلیشه‌هایی، به سوی هویت های منعطف تر حرکت نمود.

۴- فوکو ما را به متمایز بودن و منحصر به فرد بودن دعوت می‌نماید. این که هر سوژه بر مبنای مواجهه صادقانه با خود (البته اگر ممکن باشد)، خویشتن خود را برسازد.

۵- فوکو ما را به فراتر رفتن از عقلانیت تنگ‌مایه مدرن دعوت می‌کند. به نظر می‌رسد این عقلانیت هم شامل عقلانیت ابزاری و هم عقلانیت ارتباطی می‌شود. از این رو می‌توان یکی از تفاوت‌های اساسی فوکو و هابرماس را دریافت در حالی که هابرماس به گسترش عقلانیت ارتباطی و کنش بینذهنی سوژه‌ها فارغ از سیطره قدرت و ثروت چشم دوخته است، فوکو عقلانیت ارتباطی هابرماس را نیز کانون قدرتی می‌داند که سوژه را از طریق به کارگیری زبان، همزمان به انقیاد درمی‌آورد و بازتولید می‌کند. بنابراین فوکو راه‌هایی را نه در اعتماد به عقلانیت مدرن بلکه در اعتماد به نیروهای حیات بخش بشر می‌داند.

۶- فوکو یادآوری می‌کند قدرت هموار در بستر آزادی عمل می‌نماید. بر اساس این دیدگاه بر خلاف بسیاری از متفکران -از جمله مکتب فرانکفورتی‌ها- آزادی و قدرت در تقابل با هم قرار ندارند بلکه در هر جایی که قدرت وجود دارد (که البته از نظر فوکو قدرت همه جایی است) آزادی نیز وجود دارد؛ حداقل آزادی نه گفتن به وضعیت‌های همسان‌ساز.

۷- فوکو یادآوری می‌کند که قدرت دو سویه دارد؛ سویه سلطه‌گر و سویه مولد. بدین معنا قدرت صرفاً سرکوب‌گر نیست بلکه ارتقاء دهنده نیز می‌باشد. از این رو فوکو اعلام می‌کند اعمال قدرت بر بدن‌ها به جای تعذیب می‌توان بدن‌های سالم نیز پرورش دهد. فوکو می‌آموزاند برای ساختن خود می‌بایست مقید شد اما نه

۲۰ بدن، سوژه و تکنولوژی های خود: درس هایی از راه حل فوکویی برای جامعه امروز

مقید به چهارچوب برساخته بیرونی یا درونی. بلکه می بایست در ابتدا از انقیاد برساخته خود را رها ساخت و بر مبنای انقیاد خودخواسته و البته شخصی تر و منعطف تر زندگی را بنا نهاد. در ضمن باید دانست که هر انقیاد خودساخته‌ای نیز بر مبنای دانش/حقیقت برساخته می‌شود. بنابراین هیچ خانه‌ای جای ماندن نیست. از این رو باید در مقابل فراروایت های برساخته قدرت، خود به مثابه سوژه خرده روایت (در متغیر و سیال خود را بر سازد.

۸- فوکو ما را به پاره‌سیا (حقیقت گویی و روراستی) دعوت می‌کند. از نظر فوکو پاره‌سیا گفتن هر آن چه در ذهن است می باشد (فوکو، ۱۳۹۰a: ۲۳). بدین معنا فوکو ما را دعوت می کند تا در مقابل فراروایت‌ها حقیقت یا حقایق خود را برسازیم. پس فوکو دم فرو بستن را جایز نمی‌داند. از این منظر روراستی و رک-گویی می‌تواند انسان را به حقیقت نزدیک نماید. شاید پیام فوکو این باشد؛ خطرکن و آن‌چه را دریافته ای بیان‌نما. در نهایت فوکو مخاطب را به خطر کردن، مواجه انتقادی و روراست با خود و حقیقت‌گویی بر اساس حس تکلیف فرا می-خواند (فوکو، ۱۳۹۰c: ۳۱).

۹. نتیجه گیری

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان این‌گونه جمع‌بندی کرد که فوکو به عنوان فیلسوف قدرت، دغدغه ای فراتر از شناختن قدرت داشته است. درست است که فوکو توانست یک گسست در حوزه شناخت از قدرت در جامعه و نحوه اعمال آن ایجاد کند، اما مهمترین دستاورد فوکو را باید در انسان شناسی فلسفی و سیاسی او جستجو کرد. در واقع فوکو توانسته است با پیوند برقرار کردن میان تکنولوژی خود با سیاست و بدن سوژه‌ها، رهایی را از دست سیاست خارج سازد. تا قبل از وی همواره توجیه فیلسوفان سیاسی و حکومت ها و نهادهای قدرت برای تداوم فلسفه وجودی اشان این بود که دولت به عنوان اقتدار فائده در محدوده سرزمینی، می‌تواند و باید بهترین مواهب مادی و معنوی را برای انسان ها به

ارمغان آورد. اما فوکو آغازگر حرکت نوینی بود که اعلام می‌داشت آنچه انسان‌ها بدان نیازمند هستند هویت برساخته شده توسط خودشان است. او از طریق دیرینه‌شناسی و تبارشناسی نشان می‌دهد که چگونه در عصر مدرن حقیقت‌ها جابه‌جا شده‌اند و انسان‌ها چیزی جز بازیگران درونی این حقیقت‌ها و تثبیت‌کنندگان آنها نیستند. این حقیقت قدرت است که بدن سوژه‌ها را شکل می‌دهد و آنها را جانوری واقعاً سیاسی می‌کند تا اینکه آنها خودشان سازنده این سیاست باشند. بنابراین فوکو با پیوند میان بدن سوژه و تکنولوژی خود، به دنبال پاسخگویی به یک سوال عمده بر می‌آید که ما امروزه چیستیم؟ بر همین اساس با طرح فرآیند سوژه‌سازی پرده از بدن‌هایی بر می‌دارد که توسط قدرت ساخته و پرداخته شده‌اند. علاوه بر این فوکو راهی برای رهایی ترسیم می‌نماید که دارای دو وجه (سلبی و ایجابی) است. وجه سلبی امتناع و مقاومت دائمی و وجه ایجابی پاره‌سیاست. به نظر می‌رسد فوکو با طرح ایده امتناع دائمی قصد دارد سوژه را در تقابل با وضعیت مدرنی قرار دهد که بدن سوژه را سیاسی نموده است و سپس با طرح پاره‌سیاست سوژه و بدنش را به سوی تجربه‌های متفاوت سوق دهد. شاید در نهایت بتوان امتناع از شیوه‌های زندگی عادی‌شده و برساختن هستی سوژه بر مبنای خلاقیت و مواجهه صادقانه (رک) با خود و بدنش را مهمترین درس راه‌حل فوکویی دانست.

منابع

- آب نیکی، حسن (۱۳۸۸)، تحول مفهومی رابطه سوژه و سیاست در اندیشه سیاسی قرن بیستم، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ۴، شماره ۳، ۷-۳۶.
- ایمان، محمدتقی، نوشادی، محمودرضا، تحلیل محتوای کیفی، پژوهش، سال ۳، شماره ۲، ۱۳۹۰.
- باردن، لورنس (۱۳۷۴) تحلیل محتوا، ترجمه یمنی، محمد و آشیانی، ملیحه، تهران دانشگاه شهید بهشتی.
- بروتون، داوید. لو (۱۳۹۲)، جامعه‌شناسی بدن، ترجمه: ناصر فکوهی، تهران: ثالث.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۹۱)، هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران، پردیس دانش.
- حقیقت، صادق (۱۳۸۷). روش شناسی علوم سیاسی، ویراست دوم، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۸)، گذار از مدرنیته، نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، تهران: آگه.

۲۲ بدن، سوژه و تکنولوژی های خود: درس هایی از راه حل فوکویی برای جامعه امروز

دیواین، فیونا، تحلیل کیفی، در دیوید مارش و جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه حاجی یوسفی، امیر محمد، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چ ۶، ۱۳۹۰.

سایونز، جان (۱۳۹۰)، فوکو و امر سیاسی، ترجمه: کاوه حسین زاده راد، تهران: رخداد نو. فلزن، کریستوفر (۱۳۹۲)، فوکو و گفتگوی اجتماعی، ترجمه: اسفندیار غفاری نسب، تهران: بهمن برنا.

فوکو، میشل (۱۳۸۴)، نظم گفتار، ترجمه باقر پرهام، چاپ سوم، تهران: آگه. فوکو، میشل (۱۳۸۷)، "نیچه، تبارشناسی، تاریخ"، در متن های برگزیده از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ویراستار فارسی عبدالکریم رشیدیان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده، چاپ ششم، تهران: نشر نی، صص ۳۷۳-۳۹۳.

فوکو، میشل (۱۳۸۸)، پیدایش کلینیک، دیرینه شماسی ادراک پزشکی، ترجمه یحیی امامی، چاپ دوم، تهران: نقش و نگار.

فوکو، میشل (۱۳۹۲a)، مراقبت و تنبیه: تولد زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده، چاپ یازدهم، تهران: نشر نی.

فوکو، میشل (۱۳۹۰b)، تئاتر فلسفه؛ گزیده ای از درس گفتارها، کوتاه نوشت ها و گفتگوها، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

فوکو، میشل (۱۳۹۰c)، تاریخ جنون، ترجمه فاطمه ولیانی، چاپ نهم، تهران: هرمس.

فوکو، میشل (۱۳۹۲b)، اراده به دانستن، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده، چاپ هشتم، تهران: نشر نی.

فوکو، میشل (۱۳۹۰a)، گفتمان و حقیقت: تبارشناسی حقیقت گویی و آزادی بیان در غرب، ترجمه علی فردوسی، تهران: دیباچه.

لوکس، استیون (۱۳۷۰)، قدرت، فر انسانی یا شر شیطانی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

میلر، پیتر (۱۳۸۴)، سوژه، استیلا و قدرت، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانانیده، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

هیکس، استیون (۱۳۹۱)، توضیح پست مدرنیسم، شک آوری و سوسیالیسم از روسو تا فوکو، ترجمه: خاطره ظهرابی و فرزانه احسانی، تهران: پژواک.

هیندس، باری (۱۳۹۰)، گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو، ترجمه: مصطفی یونسی، تهران: پردیس دانش/شیرازه.

والزر، مایکل (۱۳۸۰)، در فوکو در بوته نقد، به کوشش دیوید کورنر، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۱)، خود ناشناخته، فرد در جامعه امروزی، ترجمه: مهدی قائمی، چاپ اول، تهران: جامی.

Burkitt, I, (1991), *Social Selves: Theories of the Social Formation of personality*, London, Sage.

Cooley, C.H (1964), *Social Organization: A Study of the Larger Mind*, New York, Schocken.

Dryzek, John S. and others (2006), *The Oxford Handbook of Political science*, Oxford University Press.

Foucault, Michel (1973), *The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences*:Vintage.

Foucault, Michel (1980), *Power/Knowledge*, ed. Colin Gordon, Brighton: Harvester.

Foucault, Michel (1982), *The Subject and Power*, *Critical Inquiry*, Vol. 8, No. 4 ,pp. 777-795, The University of Chicago Press.

Foucault, Michel (1988), *Technologies of the Self.*", edited by Luther H. Martin, Huck Gutman and Patrick H. Hutton, pp. 16-49. Univ. of Massachusets Press.

Mead, G.H (1962), *Mind, Self and Society: From the Standpoint of a Social Behaviorist*. Chicago: University of Chicago Prees.

Jeffries Stuart(2014), *A critical theoretic Marxist dialectical analysis of the World Cup song*, in: <http://www.theguardian.com>.